

تعقیب‌زدایی کیفری؛ بازتابی نوین از الغاگرایی کیفری

دکتر عبدالرضا جوان جعفری بجنوردی

دانشیار حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد

محسن نورپور ✉

دانشجوی دوره دکترای حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده:

الغاگرایان درباره ظرفیت و توانایی حقوق کیفری برای کنترل جرم تردید دارند و معتقدند تا زمانی که راه‌های آسان‌تر و انسانی‌تر برای کنترل جرم وجود دارد، نباید در وهله نخست از حربه مجازات استفاده نمود. آموزه الغاگرایی مدعی است که نظام رسمی کیفری، علاوه بر اینکه در پیشگیری از تکرار جرم تأثیری ندارد، جرم‌زا نیز می‌باشد و با وارد آوردن انگ مجرمانه به فرد، موجبات بزهکاری مجدد وی را فراهم می‌آورد. به همین خاطر خواهان عدم دخالت حقوق کیفری و یا در نهایت دخالت محدود و ضروری آن در فرایند رسیدگی است. یافته‌های الغاگرایی تاکنون در سیاست جنایی کشورها در اشکال جرم‌زدایی، کیفرزدایی و قضازدایی تبلور یافته است. تعقیب‌زدایی کیفری نیز مفهومی جدید و در راستای همین سیاست عدم مداخله حقوق کیفری است که در پی شکست تعقیب کیفری سنتی که رویکردی سرکوبگر در پیگرد مجرمین دارد، ارائه شده است. از جمله پیامدهای مهم تعقیب‌زدایی می‌توان ترافی شدن امر تعقیب، قضاوتی شدن دادسرا، گزینشی شدن پیگرد متهمین، سرعت‌بخشی به فرایند کیفری، کاهش جمعیت کیفری و رعایت کرامت انسانی را نام برد. در این مقاله بعد از بیان مفهوم و مبانی تعقیب‌زدایی کیفری، جلوه‌های آن در سیاست جنایی تقنینی ایران مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

کلید واژه‌ها: الغاگرایی، تعقیب‌زدایی کیفری، رویکرد اقتضای تعقیب، جایگزین‌های تعقیب کیفری.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۶/۱۰

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۴/۶/۲۳

✉ پست الکترونیکی نویسنده مسئول:

nourpour.mohsen@yahoo.com

عدم موفقیت نظام عدالت کیفری در پیشگیری از بزهکاری با توسل به رویکردهای یکجانبه و سرکوبگرانه، اندیشمندان حقوق کیفری را به فکر اتخاذ سیاست‌های «عدم مداخله حقوق کیفری» یا «الغاگرایی کیفری» و یا در شکل تعدیل‌شده آن، «محدودسازی مداخله آن در فرایند کیفری» انداخته است.

الغاگریان با عقیده رایج درباره ظرفیت و توانایی حقوق کیفری برای کنترل جرم مخالفند. آن‌ها اساساً منکر سودمندی مجازات هستند و ادعا می‌کنند که هیچ توجیه معتبری برای مجازات وجود ندارد، مخصوصاً وقتی گزینه‌های دیگر برای اجرای قانون در دسترس باشد. مطابق نظر الغاگریان، راه حل کیفر به طور کلی کیفیت اخلاق، حیات و زندگی در جامعه تأثیر می‌گذارد. بنابراین رویکرد عدالت کیفری باید با هدف و مبنایی دیگر جایگزین شود که مبتنی بر پرهیز از هرگونه اعمال صدمه و رنج و درد باشد (دهان، ۱۳۸۷: ۳۴-۳۳۳). الغاگرایی کیفری با عناوین «اصل حداقل بودن حقوق جزا» (غلامی، ۱۳۹۳: ۱۵) و «اصل کاربرد کمینه حقوق کیفری» (نوبهار، ۱۳۹۳: ۴۱) نیز نام برده شده است.

الغاگرایی برخلاف آنچه در ابتدا به نظر می‌رسد، دارای رویکردی افراطی محض و عدم مداخله مطلق نیست (دهان، پیشین: ۳۲۳)، بلکه معتقد است که حقوق کیفری و به خصوص مجازات که از آن به «ضرر ضروری» یاد شده است (هوساک، ۱۳۹۰: ۱۶) باید آخرین راه حل باشد. هدف الغاگرایی، سبک کردن بار نظام کیفری و توزیع آن میان نظام-های حقوقی دیگر همچون حقوق مدنی، حقوق اداری، حقوق انضباطی و ... است (رایجیان اصلی، ۱۳۸۱: ۹۴). «به گفته روکسین، حقوق کیفری، تنها وسیله مناسب برای حمایت از ارزش‌ها و منافع موجه نیست. حقوق کیفری تنها زمانی به کار گرفته می‌شود که دیگر راه‌ها مانند اقامه دعوی مدنی، راه حل‌های اداری و ضمانت اجرای غیرکیفری کارایی نداشته باشد. از همین رو، مجازات، «آخرین راه حل سیاست اجتماعی» نامیده می‌شود. کارکرد مجازات صرفاً حمایت فرعی و جانبی و نه حمایت گسترده و همه جانبه از منافع، مصالح و ارزش-هاست» (نوبهار، پیشین: ۴۳). همچنین «رو» در این زمینه بیان داشته است که «وسایل و ابزارهای کیفری، نه بهترین و نه، تنها ابزارهایی هستند که جامعه برای دفاع از خود در اختیار دارد» (پرادل، ۱۳۹۰: ۱۳۲).

از لحاظ نظری، نظریه‌های لیبرالیسم و جمهوری خواه به عنوان مبنای الغاگرایی کیفری و اصل حداقل بودن حقوق جزا بیان شده است. در این دو تئوری با توجه به محوریت «آزادی» و «قلمرو حاکمیت شخصی»، تأکید بر استفاده هر چه کمتر دولت در توسل به حربه‌های کیفری و عدم تحدید آزادی‌های اشخاص است (غلامی، پیشین: ۲۸-۲۲).

از نظر تاریخی به نظر می‌رسد نخستین مبدع اندیشه الغاگرایی کیفری را باید «انریکوفری» دانست. وی برای اولین بار اصطلاح «جانشین‌های کیفری» را به کار برد و با توجه به شکست جنبه عبرت‌آموزی مجازات، اقدام‌ها و تدابیر اجتماعی در زمینه پیشگیری از بزهکاری که ملهم از اعتقادات سوسیالیستی وی بود، تدوین نمود (نجفی ابرندآبادی و هاشم بیکی، ۱۳۹۳: ۱۵۳). الغاگرایی کیفری بعد از فری توسط جنبش دفاع اجتماعی نوین توسعه داده شد. از نمایندگان این جنبش، فیلیپوگراماتیکا و مارک آنسل می‌باشند که البته برداشت واحدی از دفاع اجتماعی ندارند. گراماتیکا خیلی تندرو است و در نظر دارد مفاهیم بزه، مسئولیت و کیفر را کلاً حذف نماید و خواهان الغای فرایند کیفری به طور کلی است ولی آنسل خواهان حفظ چارچوب حقوق کیفری و در عین حال قضاودایی از آن می‌باشد (پرادل، پیشین: ۱۱۹-۲۰). دفاع اجتماعی از یک سو، واکنش سنجیده علیه نظام سنتی سرکوبی کیفری سزادهنده است؛ بدین‌سان دفاع اجتماعی از همان آغاز یک جنبش ضدکیفری یا لاقفل غیرکیفری محسوب می‌شود. از سوی دیگر علاقه‌مند به تضمین حقوق فردی، حمایت از انسان و شکوفایی ارزش‌های انسانی است. این همان چیزی است که بشرگرایی جنبش دفاع اجتماعی نام گرفته است (آنسل، ۱۳۹۱: ۴۸).

الغاگرایی در پی نهضت‌های اصلاح زندان در سال‌های دهه ۱۹۶۰ و دهه ۱۹۷۰ هم در اروپای غربی و هم در آمریکای شمالی به عنوان پارادایم جدید در جرم‌شناسی انتقادی و رویکرد جایگزین نظام کنترل رسمی جرم، مطرح شد ولی تدریجاً نقطه تمرکز آن از نظام زندان به کل نظام کیفری گسترش پیدا کرد و در نتیجه درگیر بررسی انتقادی گفتمان کیفری و به ویژه مفاهیم جرم و مجازات، رویه‌های کیفری و نظام عدالت کیفری شد (دهان، پیشین: ۳۲۶). از جمله علل بسط این تفکر، کثرت جرایم در قوانین موضوعه، عدم اجرا یا غیرقابل اجرا بودن بخش مهمی از این مجموعه، ایمان به دفاع از جامعه از طریق شیوه‌های سریعتر و سبکتر نسبت به حقوق کیفری اشاره نمود (پرادل، پیشین: ۱۳۳).

آموزه الغاگرایی و کمینه‌گرایی کیفری که خواهان دخالت محدود و ضروری ابزارهای کیفری در فرایند کیفری است، در سیاست جنایی کشورها در شکل‌های جرم‌زدایی، کیفرزدایی و قضاودایی تبلور یافته است (۱). گرایش اخیر الغاگرایی، تعقیب حداقلی

۱. جهت اطلاعات تکمیلی در زمینه جرم‌زدایی، کیفرزدایی و قضاودایی رجوع شود به: نجفی ابرندآبادی، علی حسین و هاشم بیکی، حمید، دانشنامه جرم‌شناسی، انتشارات کتابخانه گنج دانش، چاپ سوم، ۱۳۹۳؛ گروهی از نویسندگان شورای اروپا، گزارش جرم‌زداییاروپا، ترجمه‌ی «واحد ترجمه مرکز مطالعات توسعه‌ی قضایی»، انتشارات سلسبیل، چاپ نخست، ۱۳۸۴؛ داوودی گرمارودی، هما، کیفرزدایی و حقوق موضوعه ایران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، سال ۱۳۷۴

متهمین توسط دادستان و تلاش برای کنارگذاری پیگرد کیفری است که در این نوشتار از آن به «تعقیب‌زدایی کیفری» یاد کرده‌ایم.

در این مقاله در گفتار اول مفهوم تعقیب‌زدایی کیفری بیان خواهد شد و اینکه آیا دادستان در این فرایند، دارای اختیار مطلق است یا با محدودیت‌هایی مواجه است؟ (بند اول). سپس به مبانی تعقیب‌زدایی کیفری و علل رویگردانی از تعقیب‌گرایی (روش اجباری تعقیب) و روی‌آوری به تعقیب‌زدایی (روش اقتضای تعقیب) پرداخته می‌شود (بند دوم). در گفتار دوم نیز این موضوع بررسی خواهد شد که قانونگذار ایران، کدام‌یک از روش‌های فوق را اتخاذ نموده است؟ آیا مقنن در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ از رویکرد سابق خویش عدول و جایگزین‌هایی برای پیگرد متهمین معرفی نموده یا بر سیاست سختگیرانه قبلی اصرار ورزیده است؟

گفتار اول: مفهوم و مبانی تعقیب‌زدایی کیفری

در این گفتار، در بند اول، مفهوم تعقیب‌زدایی کیفری و در بند دوم، مبانی آن تحلیل خواهد شد.

بند اول: مفهوم تعقیب‌زدایی کیفری

در مورد میزان اختیارات دادستان در تعقیب یا عدم تعقیب متهمین، دو رویکرد حداکثری تعقیب و حداقلی تعقیب^۱ یا ترکیبی از این دو در کشورهای مختلف مورد پذیرش قرار گرفته است. براساس رویکرد اول، دادستان که نماینده جامعه در پیگرد متهمین محسوب می‌شود، تکلیف بی‌چون و چرای تعقیب تمامی جرایم و ارسال پرونده جهت کیفردهی به دادگاه را دارد. از جمله محاسن این روش می‌توان یکسان‌نگری در برابر قانون، رعایت اصل تفکیک بین مقام تعقیب از مقام صدور رأی، کاهش هزینه‌های زائد، بازدارندگی عام و جلوگیری از استبداد و خودسری مقامات قضایی را نام برد.

با توجه به ناکارائی و ناموفق بودن روش حداکثری تعقیب که کندی و اطاله دادرسی را در پی داشته و عدم ضرورت استفاده از ابزارهای کیفری، تمایل سیاستگذاران جنایی به پذیرش روش حداقلی تعقیب بیشتر شده است. سهم یافته‌های جرم‌شناسی و به خصوص آموزه الغاگرایی کیفری در این باره انکارناپذیر است. اگر تا به حال نتایج این آموزه در مرحله

۱. رویکرد حداقلی تعقیب با نام‌های سیستم «موقعیت داشتن تعقیب»، «تناسب تعقیب»، «اقتضای تعقیب»، «مفید بودن تعقیب»، «مصلحت تعقیب» و «اختیاری بودن تعقیب» نیز شناخته می‌شود.

جرمانگاری، کیفرگذاری و کیفردهی ظهور پیدا کرده است، امروزه در مرحله پیش‌دادرسی و به خصوص مرحله تعقیب نیز می‌توان از آن بهره جست.

اغلب آورده‌های الغاگرایی کیفری یا اصل حداقل/کمینه بودن حقوق جزا، در سیاست جنایی تقنینی در قالب «جایگزین‌های کیفری به معنای عام آن» نمود پیدا کرده است. از جمله این جایگزین‌ها می‌توان به جایگزین‌های کیفر^۱، جایگزین‌های حبس^۲، جایگزین‌های بازداشت موقت^۳، افزایش اختیارات قاضی اجرای احکام، افزایش اختیارات پلیس در قالب میانجی‌گری کیفری و جایگزین‌های تعقیب^۴ را نام برد که مورد اخیر در مقاله حاضر مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

تعقیب‌زدایی کیفری را می‌توان مجموعه تدابیر و راهبردهایی دانست که دادستان براساس شرایط پرونده از جمله نوع جرم ارتكابی، میزان خسارت وارده، شخصیت متهم و میزان قابلیت سازگاری وی با جامعه، جبران خسارت بزه‌دیده و در نظر گرفتن منفعت جامعه و طرفین دعوا، از راهبردهای کنارگذار تعقیب استفاده نموده و پرونده را به طور موقت (با اخذ تعهد از متهم) یا دائم (بدون اخذ تعهد از متهم) در دادرسی بسته و بایگانی نماید. تعقیب‌زدایی به معنای «عدم تعقیب» نیست، بلکه «تعقیب» و صدور کیفرخواست به عنوان یکی از واکنش‌های شدید اجتماعی و به عنوان آخرین راه حل اعمال می‌شود. در این فرایند، دادستان به جای «تکلیف تعقیب» بدون چون و چرای پرونده‌ها، «اختیار تعقیب» مصلحت‌گرایانه را دارا می‌شود. دادستان در امر کنارگذاری تعقیب و استفاده از جایگزین‌های آن، دارای اختیار مطلق نیست، بلکه براساس شرایط پرونده دست به پیگرد یا کنارگذاری آن می‌زند.

۱. راهبردهای معافیت از کیفر، تعویق صدور حکم، تعلیق اجرای مجازات مقرر در مواد ۳۹، ۴۰ و ۴۶ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ از این موارد هستند.
۲. مواد ۶۴ تا ۸۷ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ و همچنین نظام نیمه آزادی و نظام آزادی مشروط موضوع مواد ۵۶، ۵۷ و ۵۸ این قانون.
۳. موضوع ماده ۲۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ به خصوص بند «ج» این ماده با عنوان «نظارت قضایی». برای اطلاعات تکمیلی در این زمینه رجوع شود به: الهی منش، محمدرضا، بازداشت موقت و جایگزین‌های آن در حقوق ایران و فرانسه، انتشارات مجد، چاپ اول، ۱۳۸۹.
۴. جایگزین‌های تعقیب، مجموعه شیوه‌ها و اقداماتی است که توسط قانون‌گذار پیش‌بینی شده است تا دادستان به عنوان مقام تعقیب به جای پیگرد دعوای عمومی در راستای اصلاح و بازاجتماعی کردن فرد و تضمین حقوق بزه‌دیده از آن استفاده کند (کوشکی، ۱۳۸۹: ۳۳۱).

شرایط مذکور به سه دسته شرایط بزه‌محور، متهم‌محور و بزه‌دیده‌محور قابل تقسیم است. از جمله شرایط مربوط به بزه ارتكابی، «تعزیری بودن»، «خرد و کم اهمیت بودن» (درجه‌های ۶، ۷ و ۸)، و «غیرقابل گذشت بودن» آن است. از شرایط مربوط به متهم نیز می‌توان به «عدم سوء پیشینه مؤثر کیفری» و «قابلیت بازاجتماعی شدن» وی اشاره نمود. این شروط حکایت از تعامل آیین دادرسی کیفری با جرم‌شناسی بالینی دارد که در قسمت مبانی تعقیب‌زدایی به آن پرداخته می‌شود. شرط مربوط به بزه‌دیده نیز «گذشت وی» یا «جبران خسارت وی» است. این شرط به وضوح حکایت از تأثیرپذیری قانونگذار از یافته‌های عدالت ترمیمی و به خصوص بزه‌دیده‌شناسی حمایتی یا ثانویه دارد. در واقع یکی از شرایط اصلی تعقیب‌زدایی، جبران خسارت بزه‌دیده یا گذشت وی است که در بزه‌دیده‌شناسی حمایتی نیز همین امر، مورد تأکید است (این شروط مستنبط از مواد ۸۰، ۸۱ و ۸۲ قانون آیین دادرسی کیفری ۹۲ است).

با افزایش اختیارات دادستان، دادسرا از ماهیت اداری خارج شده و جنبه قضائی به خود می‌گیرد. قضاوتی شدن دادسرا به این معناست که وظایف قضات نشسته و صلاحیت محاکم کیفری به دادسرا نیز اعطا می‌شود. با تقویت صلاحیت مقامات دادسرا، آن‌ها اختیار حل و فصل جرایم کم‌اهمیت را پیدا می‌کنند (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۱: ۵۶). در پرتو این امر، نقش دادسرا افزایش یافته و از نظر کیفی تغییر کرده است. دادسرا در انتخاب شیوه‌های رسیدگی خود، بیشتر به عنوان مرجع قضایی تا ایفاگر نقش سنتی خود در پیگرد شناخته می‌شود (بوریکان و سیمون، ۱۳۸۹: ۴۰).

از رهگذر تعقیب‌زدایی و اعمال بدیل‌های آن، تعقیب کیفری سنتی که تابع نظام تفتیشی است، از آن فاصله گرفته و به نظام اتهامی نزدیک‌تر می‌شود. از جمله نشانه‌های اتهامی شدن رسیدگی، ترافعی شدن امر تعقیب می‌باشد: چون اولاً بر اساس رویکرد اقتضای تعقیب، مقام تعقیب همانند نظام تفتیشی مکلف نیست همه جرایم را تعقیب نماید. ثانیاً اراده متهم نیز در فرایند کیفری دخالت داده می‌شود و در تصمیم‌گیری دادستان در مورد نحوه تعقیب تأثیرگذار است (آشوری، ۱۳۹۰: ۳۴۵-۳۳۶). همچنین برای حل و فصل موضوعات کیفری از نهادهای جامعه‌ای و مردمی گرفته می‌شود و مثل نظام تفتیشی، دیگر مقامات دولتی و رسمی، تنها مرجع رسیدگی محسوب نمی‌شوند، بلکه در کنار آن از ظرفیت نهادهای مردمی نیز کمک گرفته می‌شود که خود نشانگر فاصله‌گیری از نظام دادرسی تفتیشی است.

از دیگر پیامدهای تعقیب‌زدایی کیفری، می‌توان «تمرکززدایی قضایی» را نام برد. تعقیب‌زدایی نمودی از سیاست جنایی مشارکتی واکنشی است که در آن، مقام تعقیب این

اختیار را دارا می‌شود تا حل و فصل جرایم کم‌اهمیت را به خارج از نظام عدالت کیفری رسمی محول نماید و از جامعه مدنی و سازمان‌های مردم‌نهاد در این زمینه کمک بگیرد.

بند دوم: مبانی تعقیب‌زدایی کیفری

در این گفتار، علل رویگردانی از تعقیب‌گرایی (تعقیب کیفری سنتی براساس رویکرد اجباری تعقیب) و روی‌آوری به تعقیب‌زدایی (تعقیب کیفری نوین براساس رویکرد مصلحتی تعقیب) بررسی می‌شود.

گذشته از مشکلات عدیده ناشی از اجرای روش قانونی تعقیب همانند تجمع پرونده‌ها در دادسرا، افزایش جمعیت زندان‌ها، کندی و اطاله دادرسی، هزینه‌های اقتصادی و اجتماعی و غیره، بیشترین تأثیر در مورد افزایش اختیارات دادستان در شیوه پیگرد متهمین را یافته‌های علوم جنایی و به خصوص جرم‌شناسی داشته است که به اختصار بیان می‌شود.

۱- جرم‌شناسی بالینی و ضرورت توجه به پرونده شخصیت: هدف در جرم‌شناسی بالینی، مطالعه شخصیت متهم/ مجرم و بررسی میزان حالت خطرناک وی است. این جرم‌شناسی، با نگاهی سزاگرا و مقابله به مثل با مجرم برنمی‌خیزد، بلکه با نگاهی آینده‌نگر و فایده‌گرا، با مطالعه گذشته فرد و پرونده پیراقضایی و شخصیت وی، سعی در رفع کمبودهای وی می‌نماید. غایت اصلی در این رویکرد، بازپروری، اصلاح و بازاجتماعی‌سازی متهم/ مجرمی است که جامعه، موجبات بزهکاری وی را فراهم نموده است. بیشترین سهم در تقویت و باروری نظریه اصلاح‌گرایی، متعلق به مکتب دفاع اجتماعی نوین مارک آنسل می‌باشد. اندیشه اساسی این جنبش، دفاع جامعه از طریق سازگاری مجدد و بازسازی اجتماعی مجرم محقق می‌شود. هدف، مبارزه علیه فرد مجرم و طرد او نیست، بلکه مهیا نمودن شرایط بازگشت فرد به جامعه هدف اصلی است (پرادل، پیشین: ۱۲۰).

مکتب دفاع اجتماعی نوین خود را پرچم‌دار «سیاست جنایی انسان‌گرا» معرفی کرد و بیان داشت که انسان قابل نجات است. در برابر مکتب تحقیقی که فقط از منافع جامعه دفاع می‌کرد و جرم‌مدار بود، دفاع اجتماعی نوین، نگاهی ایجابی به مجرم دارد و معتقد است با اصلاح مجرم، می‌توان از کل جامعه دفاع نمود (نجفی ابرندآبادی، ۸۷-۱۳۸۶: ۱۵۰۷).

اگر تا به حال در حقوق ایران، پرونده شخصیت و پیراقضایی چندان مورد توجه نبوده، در موادی از قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ این امر مورد توجه قرار گرفته و به صراحت،

تشکیل پرونده شخصیت مورد پذیرش قرار گرفته است.^۱ هر چند در فصل سوم این قانون که از وظایف و اختیارات دادستان سخن گفته، صحبتی از تشکیل پرونده شخصیت در فرایند تعقیب نشده ولی مشخص است که مقنن به رویکرد اصلاح‌گرایی واقف بوده و به آن توجه نموده است. از جمله این قرائن، عبارات «فقدان سابقه محکومیت مؤثر کیفری»، «ملاحظه وضع اجتماعی و سوابق متهم و اوضاع و احوالی که موجب وقوع جرم شده است» در مواد ۸۰، ۸۱ و ۸۲ این قانون است که در راستای توجه به سابقه متهم جهت تصمیم‌گیری در مورد آینده و بازپروری وی است.

در فرایند تعقیب‌زدایی، شاهد «بالینی و درمانی کردن تعقیب» هستیم که در آن، دادستان با ملاحظه پرونده شخصیت متهم و قابلیت بازاجتماعی شدن وی و در نظر گرفتن مصلحت جامعه، سعی می‌کند که شرایط اصلاح و درمان متهم و همچنین موجبات بازگشت وی به جامعه را فراهم نماید (Crow, 2001: 53)

یکی از معیارهای نظریه اصلاح و بازپروری، «کیفرهای نامعین» جهت تطبیق مجازات با شخصیت متهم/ مجرم است. این مهم در جایگزین‌های تعقیب نیز به گونه‌ای دیگر به چشم می‌خورد؛ زیرا دادستان براساس شخصیت متهم و حالت خطرناکی وی، تصمیم به تعقیب یا کنارگذاری آن می‌گیرد و متهم را مکلف به انجام تکالیفی می‌نماید که جنبه بالینی، پزشکی، اجتماعی و فرهنگی دارد. از جمله این تکالیف و تعهدات، می‌توان به بندهای ب و چ ماده ۸۱ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ اشاره نمود:

- ترک اعتیاد از طریق مراجعه به پزشک، درمانگاه، بیمارستان و یا به هر طریق دیگر، حداکثر به مدت شش ماه.
- شرکت در کلاس‌ها یا جلسات آموزشی، فرهنگی و حرفه‌ای در ایام و ساعات معین حداکثر به مدت یک سال.

۲- اجرای سیاست جنایی افتراقی در مورد متهمین: نتیجه توجه به حالت خطرناک برای تصمیم‌گیری در فرایند کیفری این است که سیاست جنایی افتراقی در مورد بزهکاران توسط قانون‌گذار و در مرحله بعد توسط مجریان قانون در پیش گرفته می‌شود. با مجرمین خطرناک و سابقه‌دار با سخت‌گیری بیشتری برخورد می‌شود و با مجرمین معمولی که این حالت در آن‌ها محرز نشده، با ارفاق بیشتری برخورد می‌شود و بیشترین تلاش برای خارج-

۱. از جمله این مواد می‌توان به ماده ۲۰۳ قانون مذکور (در این ماده تشکیل پرونده شخصیت در مورد جرایم مهم در مرحله تحقیقات توسط بازپرس ضروری دانسته شده است)، ماده ۲۷۹ (ذکر خلاصه پرونده شخصیت یا وضعیت روانی متهم در کیفرخواست) و ماده ۲۸۶ (تشکیل پرونده شخصیت در مورد اطفال و نوجوانان در دادسرا یا دادگاه علاوه بر موارد مذکور در ماده ۳۰۲ این قانون) اشاره نمود.

سازی آن‌ها از فرایند کیفری صورت می‌گیرد. از این امر با عنوان دوگانه یا دو راهبردی شدن حقوق کیفری نام برده شده است. در راهبرد کیفری دوگانه، بزهکاران به دو دسته «استثنایی یا خطرناک» و «معمولی یا دانه‌ریز» طبقه‌بندی می‌شوند تا گروه اول با برخوردی شدید و سزاگرا ناتوان شده و گروه دوم با برخوردی ملایم‌تر و بعضاً اصلاحی به دامن اجتماع بازگردند (صفاری، ۱۳۹۰: ۱۰۵).

اصطلاح دوشاخه یا دوشعبه یا دوگانه کردن، نخستین بار توسط باتامز مطرح شد. مقصود از آن، تفاوت درمان مجرمان واقعاً خطرناک در مقابل مجرمین عادی است که روش قابل تحمل‌تری در برخورد با آنان به کار گرفته می‌شود. بدین ترتیب برنامه‌های اصلاحی معمول نسبت به بزهکاران، برحسب درجه خطرناکی آنان، باید به دو دسته تقسیم شود و به نوعی از سیاست کیفری افتراقی، برحسب نوع جرم و مجرم پیروی گردد (نجفی ابرندآبادی و هاشم بیکی، ۱۳۹۳: ۵۷-۸).

سیاست دوگانه یا دو شعبه‌سازی و افتراقی حقوق کیفری در تمام مراحل فرایند کیفری از جمله مرحله پیش‌دادرسی و تعقیب، توسط مقام تعقیب قابل اجراست. تصمیم شایسته دادستان در مورد تعقیب یا کنارگذاری آن، می‌تواند مدیریت حالت خطرناک متهم و یا بر عکس آن، توان‌دهی به ارتکاب جرم را در پی داشته باشد. بدین معنا که اگر دادستان با وجود تشخیص صحیح حالت خطرناک، دست به تعقیب متهم بزند، حالت خطرناک وی را مدیریت نموده و در واقع توان بزهکاری را از وی سلب می‌کند. برعکس، اگر وی را با وجود حالت خطرناک به جامعه بازگرداند، توانی مضاعف برای ارتکاب جرم به وی داده است.

دادستان براساس شخصیت متهم، شدت جرم ارتكابی، سابقه کیفری متهم و حالت خطرناکی وی، تصمیم به تعقیب یا کنارگذاری آن می‌گیرد. حتی از بین خود مصادیق جایگزین تعقیب نیز، «حق انتخاب» دارد و می‌تواند با توجه به شدت و خفت جرم و خسارت حاصله از آن، گونه‌ای شدید یا خفیف به جای پیگرد اعمال نماید. به عنوان مثال می‌توان گونه «تعقیب تعقیب» که همراه با اجرای دستوراتی از طرف متهم است را گونه شدید جایگزین تعقیب محسوب نمود در حالی که «بایگانی کردن پرونده» که امری اداری و بدون متعهدسازی متهم است، نوع خفیف بدیل پیگرد محسوب می‌شود.

۳- پیشگیری از تکرار جرم: براساس جرم‌شناسی تعامل‌گرا و نظریه برچسب‌زنی، جرم امری اعتباری و قراردادی است و توسط کسانی که قدرت را در دست دارند ایجاد می‌شود و در مرحله اجرا نیز مجرم کسی است که برچسب و انگ مجرمیت با موفقیت به وی الصاق شده است. آموزه و نتیجه این تئوری جرم‌شناسی، همانند الغاگرایی کیفری این است که دخالت حقوق کیفری در فرایند کیفری باید به حداقل برسد و در موارد ضروری و به عنوان

آخرین راه چاره از آن کمک گرفت. این دیدگاه برای برون رفت از آثار منفی برچسب زنی پیشنهاد می کند که واکنش نظام جزایی در برابر رفتارهای مجرمانه باید مبتنی بر نوعی سیاست تغییر مسیر باشد. باید تمامی تلاش ممکن را به خرج داد تا قشرهای خاص از مجرمان به مسیری جدای از مسیرهای رسمی دادرسی در نظام جزایی هدایت شوند. مسیری که آنان را از تماس با بخش عمده ای از ارکان رسمی این نظام به دور می دارد و از این طریق، احتمال بدنام شدن آنان را کاهش می دهد (وایت و هینز، ۱۳۹۰: ۱۸۷). افزایش اختیارات دادستان ها توسط قانونگذاران، در راستای جلوگیری از ایراد برچسب بزهکاری بر افرادی است که برای اولین بار مرتکب جرم شده اند (آشوری، ۱۳۹۰: ۳۴۵).

در فرایند تعقیب زدایی، دادستان با ابزارهایی همانند تعلیق تعقیب، میانجی گری کیفری که در اختیار دارد می تواند از ورود فرد به فرایند کیفری جلوگیری نموده و پرونده را در همان مرحله دادسرا متوقف نماید. نتیجه این امر، پیشگیری از تکرار جرم یا انحراف ثانویه^۱ به خاطر عدم الصاق انگ مجرمانه به فرد و عدم ورود وی به نظام کیفری رسمی و دولتی است. در این امر، دامنه دخالت نهادهای عدالت کیفری رسمی به نفع سازمان های غیررسمی و مردم نهاد کمتر و آثار برچسب زنی نیز کاهش می یابد و شرایط بازاجتماعی شدن متهم زودتر فراهم می شود.

۴- منفعت جامعه و اصحاب دعوا: در جایگزین های تعقیب، هم منفعت جامعه و هم طرفین دعوی تأمین می شود. از جمله آثار مثبت تعقیب زدایی مربوط به جامعه و نظام عدالت کیفری می توان موارد زیر را ذکر کرد: کاهش هزینه های اقتصادی و اجتماعی، سرعت بخشی به فرایند کیفری، کاهش جمعیت کیفری، تورم زدایی از پرونده های جزایی، افزایش دقت در رسیدگی به پرونده های مهم تر، تمرکززدایی قضایی و پررنگ تر شدن نقش مردم و سازمان های غیردولتی در فرایند کیفری.

۱. سطوح مختلف پیشگیری عبارتند از: پیشگیری اولی، دوم و سوم. هر یک از آن ها جرم را در سطحی متفاوت هدف قرار می دهند... البته تعاریف و تقسیم بندی های موجود از انواع پیشگیری ها یکسان نیست. مثلاً آنچه در تعاریف مشهور ذیل عنوان پیشگیری ثانویه مطرح میگردد در تقسیم بندی برانتینگهام فاوست در پیشگیری سوم توضیح داده می شود. به همین ترتیب تقسیم بندی آدام کرافورد با تقسیم بندی برانتینگهام و فوست اندکی متفاوت است. (دانشنامه بزه دیده شناسی و پیشگیری از جرم. جلد اول، ویراستاران متن لاتین: بونی. اس. فیشر و استیون. پی. لب. مترجمان: اساتید حقوق کیفری و جرم شناسی سراسر کشور، زیر نظر: دکتر علی حسن نجفی ابرندآبادی، ناشر بنیاد حقوق میزان و مرکز تحقیقات کاربردی پلیس پیشگیری ناجا، ۱۳۹۳، صص ۲۸۶ و ۲۸۷.

منفعت متهم نیز در عدم تعقیب است؛ چون وی وارد فرایند کیفری نشده و با اعطای فرصتی به وی از رهگذار جایگزین‌های تعقیب، شرایط بازگشت وی به جامعه فراهم می‌شود. اگر متهم مطابق تعهدات مندرج در قراردادی که بین وی و دادستان منعقد شده است، عمل نماید، با پیشگیری از وارد آمدن برچسب مجرمانه، کمک شایانی در جهت اصلاح و بازسازی وی می‌شود. در صورتی که متهم به تعهدات مورد نظر دادستان عمل نماید، سابقه کیفری نیز برای وی محسوب نمی‌شود.

منفعت بزه‌دیده نیز در تعقیب‌زدایی است؛ چون از یک سو، خسارات وارده بر وی زودتر جبران می‌شود. بزه‌دیده‌ای که در تعقیب کیفری سنتی باید منتظر قطعی شدن حکم دادگاه باشد تا تکلیف خسارات وی مشخص شود، در فرایند تعقیب‌زدایی، در مرحله پیش‌دادرسی، خسارات وارده بر وی جبران می‌شود و لازم نیست مدت‌ها منتظر بماند تا در صورت محکومیت متهم، خسارات وی نیز جبران شود. یکی از شرایط اصلی اعمال هم‌عرض‌های تعقیب، «جبران خسارات بزه‌دیده» یا حداقل «توافق بین متهم و بزه‌دیده» در نحوه پرداخت آن می‌باشد؛ کما اینکه در مواد قانونی که مربوط به «میانجی‌گری کیفری»، «تعقیب تعقیب»، «بایگانی کردن پرونده» می‌باشد، این امر مورد پذیرش قرار گرفته است. از سوی دیگر، توافق حاصله می‌تواند متضمن تشفی خاطر بزه‌دیده نیز باشد.

مصلحت‌گرایی در تعقیب کیفری در بعد بین‌المللی نیز با توجه به منافع مورد اشاره، مورد توجه قرار گرفته است. در بیانیه «راهنمای نقش دادستان‌ها» که در هشتمین کنفرانس سازمان ملل درباره پیشگیری از جرم و رفتار با متخلفان در هاوانا در سال ۱۹۹۰ به تصویب رسیده، به جایگاه و شأن دادستان‌ها در رسیدگی‌های کیفری توجه و تأکید شده است. در این مصوبه، در مورد مصلحت‌گرایی و منفعت‌سنجی توسط این کنشگر مقرر شده است که یکی از نقش‌های دادستان، «حمایت از منافع عامه براساس عینیت، در نظر گرفتن موقعیت مظنون و قربانی و عطف توجه به کلیه مقتضیات ذی‌ربط، صرف‌نظر از اینکه آیا به نفع یا ضرر قربانی هستند»، می‌باشد.

گفتار دوم: جلوه‌های تعقیب‌زدایی کیفری در حقوق ایران

در حقوق ایران، رویکرد غالب و اصلی، رویکرد حداکثری در تعقیب است.^۱ رویکرد حداقلی در دوره طولانی مورد پذیرش واقع نشده (تا قبل از سال ۱۳۵۲) و در زمانی که مورد قبول

۱. ماده ۷۹ قانون اصول تشکیلات دادگستری مصوب ۱۳۰۷ مقرر داشته: «مدعیان عمومی مکلفند اعمالی را که متضمن خلاف یا جنحه یا جنایت هستند تعقیب و تفتیش نمایند». همچنین ماده ۳ قانون تشکیل دادگاه

واقع شده نیز در حاشیه قرار داشته (از سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۷۳) و بعد از مدتی نیز کلاً از نظر قانونگذار دور مانده و به صورت متزلزل وجود داشته است (از سال ۱۳۷۳ به بعد تا قبل از ق. آ. د. ک. ۹۲). در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ جلوه‌هایی از تعقیب‌زدایی به چشم می‌خورد که در ادامه بررسی می‌شوند.

در نوشته‌های فارسی، جلوه‌های تعقیب‌زدایی در قالب جایگزین‌های تعقیب و براساس قانون فرانسه به جایگزین‌های تنبیهی و ترمیمی تقسیم شده است (آشوری، ۱۳۸۲: ۱۳۳؛ کوشکی، ۱۳۸۹: ۳۳۳ و ۳۴۲). جایگزین‌های تنبیهی مواردی است که مقام تعقیب به عنوان نماینده جامعه و متهم، همانند یک توافق حقوقی با یکدیگر وارد مذاکره شده و در مورد انتخاب واکنش اجتماعی مناسب تصمیم‌گیری می‌نمایند. در این فرایند، اراده متهم هم‌عرض اراده دادستان در نظر گرفته می‌شود و نظر وی نیز در انتخاب نوع واکنش اجتماعی اخذ می‌شود. هدف اصلی از جایگزین‌های تنبیهی، متنبه و اصلاح کردن متهم است؛ همان چیزی که رسالت جرم‌شناسی بالینی می‌باشد.

جایگزین‌های ترمیمی مجموعه تدابیر و اقداماتی هستند که با هدف جبران و ترمیم خسارت‌های وارد شده بر بزه‌دیده یا جامعه و نیز با هدف اصلاح شخص صورت می‌گیرند (کوشکی، پیشین: ۳۳۳). تدابیر مذکور مطابق ماده ۱-۴۱ قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه پنج مورد می‌باشد که عبارتند از ۱- تذکر قانونی ۲- هدایت شخص به سوی یک مرکز بهداشتی، اجتماعی یا حرفه‌ای ۳- تقاضا از شخص مبنی بر تنظیم وضعیت خود با قانون و آیین‌نامه ۴- تقاضا از شخص مبنی بر جبران خسارت وارد شده ۵- میانجی‌گری با رضایت طرفین (بوریکان و سیمون، ۱۳۸۹: ۴۶-۷).

۱- تعلیق تعقیب

تعلیق تعقیب یعنی اینکه دادستان، پیگرد و تعقیب متهمین را به تأخیر می‌اندازد. در این فرایند، با وجود اینکه متهم در چنگال عدالت کیفری است و دلایل اتهام نیز علیه وی وجود دارد، مقام قضایی، تعقیب وی را با اخذ تعهد، برای مدت معینی به تأخیر می‌اندازد. اگر متهم در مدت تعیین شده، مطابق دستورات عمل نماید، عدم تعقیب وی قطعی شده و پرونده بسته می‌شود ولی اگر به شرایط قرارداد مذکور عمل ننماید، ضمانت اجرای آن، پیگیری مجدد و ارسال پرونده به دادگاه جهت صدور حکم است.

عمومی و انقلاب با این عبارت که «دادسرا عهده‌دار کشف جرم، تعقیب متهم به جرم، اقامه دعوی از جنبه حق الهی و حفظ حقوق عمومی و حدود الهی است» نیز بیانگر رویکرد حداکثری و اجباری تعقیب کیفری است.

تعلیق تعقیب در نظام کیفری ایران دارای فراز و نشیب‌هایی بوده و رویکرد واحدی در مورد پذیرش آن وجود نداشته است که در زیر به وضعیت آن در دوره‌های مختلف به طور خلاصه پرداخته می‌شود:

۱-۱- قبل از پیروزی انقلاب اسلامی: در حقوق ایران تا سال ۱۳۵۲ آشنایی با قاعده موقعیت داشتن تعقیب از سطح دکترین و تدریس در دانشکده‌های حقوق تجاوز نمی‌کرد ولی در این سال با الحاق ماده ۴۰ مکرر به قانون آیین دادرسی کیفری، «تعلیق تعقیب»، به عنوان یکی از اقدامات قضایی دادسرا و اجرایی نمودن قاعده فوق و با تقلید از حقوق فرانسه وارد سیاست جنایی تقنینی ایران شد (آشوری، ۱۳۸۶: ۱۰۸).

این ماده در سال ۱۳۵۶ با وضع ماده ۲۲ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری دستخوش تغییراتی شد که مهم‌ترین تغییر آن «حذف نظارت و تأیید دادگاه» در صدور این قرار بود و دادستان رأساً می‌توانست نسبت به صدور این قرار اقدام نماید. دومین تغییر این بود که دادستان در مواردی که حتی شرایط صدور این قرار بعد از ارسال پرونده به دادگاه فراهم می‌شد می‌توانست رأساً تا اولین جلسه دادرسی قرار تعلیق تعقیب صادر نماید (همان: ۱۰-۱۰۹). تغییر دیگر عدم ذکر ضرورت توجه به شخصیت متهم در صدور این قرار بوده است که موجه به نظر نمی‌رسد.

۲-۱- تعلیق تعقیب بعد از پیروزی انقلاب اسلامی: با توجه به اینکه در سال ۱۳۷۳ با قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، نهاد دادسرا از دادگاه‌های عمومی و انقلاب حذف شد و همچنین در ماده ۳۰۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۸ قوانین مغایر با آن قانون منسوخ اعلام شده است، امروزه نظر واحدی مبنی بر ابقا یا الغای تعلیق تعقیب وجود ندارد.^۱

طرفداران الغای تعلیق تعقیب بیان می‌دارند با توجه به اینکه اولاً ماده ۳۰۸ ق. آ. د. ک. ۷۸، قانون آ. د. ک. ۱۲۹۰ و اصلاحات آنرا منسوخ اعلام کرده است، ثانیاً مطابق ماده ۲۲ ق. آ. پ. ا. ق. د. سال ۵۶، جرایم به جنایت، جناحه و خلاف تقسیم می‌شده است و در حال حاضر این تقسیم‌بندی وجود ندارد (فروتن، ۱۳۸۸: ۱۲) و ثالثاً صدور این قرار از اختیارات دادستان بوده که این نهاد در سال ۷۳ از سیستم دادرسی ایران حذف شده است، در حال حاضر امکان صدور قرار تعلیق تعقیب وجود ندارد.

۱. برای اطلاعات تکمیلی در مورد الغا یا ابقای تعلیق تعقیب رجوع شود به: بقال شیروان، محمود، وضعیت نهاد تعلیق تعقیب در نظام دادرسی کیفری ایران، ماهنامه دادرسی، سال هفتم، شماره ۳۹، ۱۳۸۲ و همچنین: فروتن، مصطفی، تعلیق تعقیب - الغا یا ابقای آن، مجله کانون وکلای دادگستری مرکز، شماره ۲۰۷، ۱۳۸۸

طرفداران ابقای تعلیق تعقیب در پاسخ بیان کرده‌اند که اولاً حکم ماده ۳۰۸ ق. آ. د. ک. ناظر به قوانین اصلاحی است، نه قوانین الحاقی و ماده ۴۰ ق. آ. د. ک. در سال ۱۳۵۲ به قانون الحاق شده است، نه اینکه مورد اصلاح قرار گرفته باشد. ثانیاً اگر بگوییم هر جا سخن از جنحه آمده، آن قانون نسخ ضمنی شده است، بسیاری از قوانین از جمله قانون امور حسبی و قانون ثبت اسناد و املاک نسخ ضمنی شده‌اند (بقال شیروان، ۱۳۸۲: ۴۵-۴۴). ثالثاً درست است که نهاد دادسرا در سال ۷۳ حذف شده است ولی اختیارات وی به رئیس حوزه قضایی محول شده است.

در مقام داوری بین این دو نظر باید گفت با توجه به اینکه این نهاد با ارزش را صراحتاً قانونگذار نسخ نموده است و اصل استصحاب نیز حکم می‌کند که قائل به بقای آن باشیم، همچنین نظریه‌های مشورتی متعددی^۱ نیز دلالت بر ابقای آن دارد، از لحاظ استناد قانونی هیچ مشکلی وجود ندارد و محاکم عمومی می‌توانند قرار تعلیق تعقیب را در موارد قانونی صادر نمایند.

در حال حاضر، تعلیق تعقیب در محاکم نظامی لازم‌الاجراست، چون ق. آ. د. ک. ۱۲۹۰ با اصلاحات و الحاقات بعدی نسبت به این محاکم نسخ نشده است. این راهبرد، در دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت به طور خاص پیش‌بینی شده است.^۲ در اصلاحیه قانون اصلاحی قانون مبارزه با مواد مخدر مصوب ۱۳۸۹ نیز «تعلیق تعقیب» به صراحت مورد پذیرش قرار گرفته است.^۳ در قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰/۷/۱۷ مجلس شورای اسلامی، این نهاد به عنوان یکی از راهبردهایی که دادستان انتظامی قضات می‌تواند بعد از احراز شرایط مقرر در ماده ۲۹ این قانون^۴ از آن استفاده نماید، وارد سیاست جنایی تقنینی ایران شده است. در نتیجه می‌توان گفت نظام حقوقی ایران تمایل به حفظ این تأسیس حقوقی دارد.

۱-۳- تعلیق تعقیب در قانون آیین دادرسی کیفری ۹۲: بالاخره قانونگذار ایران به دغدغه ناشی از پذیرش یا الغای تعلیق تعقیب پایان داده و صراحتاً در قانون آیین دادرسی

۱. نظریه شماره ۷/۸۹۶۷ مورخ ۱۳۷۴/۲/۵ و نظریه شماره ۷/۳۵۷۷ مورخ ۱۳۸۲/۵/۷

۲. براساس بند «و» ماده ۲۶ آیین نامه دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت مصوب ۱۳۶۹ با اصلاحات بعدی، دادستان شهرستان به عنوان جانشین دادستان منصوب می‌تواند در جرایم خفیف و امور خلاف شأن روحانیت، قرار تعلیق تعقیب صادر نماید.

۳. تبصره ۲ ماده ۱۶ اصلاحیه قانون اصلاح مبارزه با مواد مخدر ۱۳۸۹

۴. طبق این ماده: «دادستان می‌تواند با وجود احراز تخلف از ناحیه قاضی با توجه به میزان سابقه و تجارب قضائی و همچنین با در نظر گرفتن حسن سابقه و درجه علاقه‌مندی قاضی به انجام وظایف محوله و سایر اوضاع و احوال قضیه، تعقیب انتظامی او را تعلیق و مراتب را به او اعلام نماید، مشروط بر اینکه تخلف مزبور مستلزم مجازات انتظامی از درجه هشت و بالاتر نباشد.

کیفری به آن لباس قانونی پوشیده است. مطابق ماده ۸۱ این قانون: «در جرایم تعزیری درجه شش، هفت و هشت که مجازات آن‌ها قابل تعلیق است، چنانچه شاکی وجود نداشته، گذشت کرده یا خسارت وارده جبران گردیده باشد و یا با موافقت بزه‌دیده، ترتیب پرداخت آن در مدت مشخصی داده شود و متهم نیز فاقد سابقه محکومیت مؤثر کیفری باشد، مقام قضایی می‌تواند پس از اخذ موافقت متهم و در صورت ضرورت با اخذ تأمین متناسب، تعقیب وی را از شش ماه تا دو سال معلق کند. در این صورت، مقام قضایی متهم را حسب مورد، مکلف به اجرای برخی از دستورهای زیر می‌کند...».

این نوع از توافق میان مقام قضایی و متهم نوعی از مصالحه و سازش کیفری محسوب می‌شود، هر چند مانند قانون فرانسه به صراحت نامی از سازش کیفری به میان نیامده است ولی تا حدودی از نظر فلسفه کنارگذاری تعقیب و شرایط اجرا و آثار یکسان می‌باشند و در صورت موفق اجرا شدن، تعقیب کیفری متوقف می‌شود. در ادامه مختصری از «مصالحه یا سازش کیفری» قانون فرانسه نیز بیان می‌شود.

مصالحه یا سازش کیفری نوعی قرارداد کیفری است که بین دادستان به عنوان نماینده جامعه - طرف ایجاب- و متهم - طرف قبول- منعقد می‌شود. موضوع قرارداد نیز این است که دادستان پیشنهاد می‌کند که متهم بعد از اقرار به ارتکاب جرم، دستوراتی که دادستان از وی درخواست می‌کند را انجام دهد و در ازای آن امتیاز عدم تعقیب را دریافت نماید. متهم نیز در قبال امتیازی که دریافت کرده است باید از امتیاز اصل برائت چشم پوشی نماید و متعهد به انجام دستورات دادستان باشد و گرنه در صورت نقض قرارداد مجدداً تحت تعقیب قرار خواهد گرفت.

نهاد مصالحه یا سازش کیفری در فرانسه در آغاز در سال ۱۹۹۵ با عنوان «دستورالعمل کیفری» پیش‌بینی شد ولی شورای قانون اساسی به این دلیل که شماری از تدابیر و اقدام‌های پیشنهادی دادستان به آزادی‌های فردی بزهکار آسیب می‌رساند و به لحاظ ماهیتی ضمانت اجرای کیفری دارند و در نتیجه اعلام و اجرای آن حتی با موافقت بزهکار از سوی مقام تعقیب نمی‌تواند صورت گیرد، آن‌ها را بر پایه اصل رعایت حقوق دفاعی و نیز اصل تفکیک مقام تعقیب از مقام صدور رأی باطل اعلام کرد. در سال ۱۹۹۹ میلادی، قانون‌گذار فرانسه برای رفع این ایرادها، دخالت یک دادرس دادگاه را پیش‌بینی کرد تا سازش میان متهم و دادستان را بر عهده بگیرد (ساقیان، ۱۳۹۱: ۵۲۷-۲۸).

بر اساس نهاد مصالحه کیفری که در حال حاضر یکی از اختیارات قانونی دادستانی در زمینه پیگرد متهمین می‌باشد، دادستان شهرستان پیش از به جریان انداختن دعوی عمومی می‌تواند آن‌را به کسی که ارتکاب یک یا چند جرم جنحه‌ای با کیفر جزای نقدی یا زندان

کمتر از ۵ سال (به جز جرایم مطبوعاتی، قتل غیرعمدی یا جرایم سیاسی) یا ارتکاب یک یا چند خلاف را می‌پذیرد پیشنهاد دهد که البته این امر مستلزم رضایت مرتکب است (مواد ۴۱-۲، ۴۱-۳ و ۴۱-۴ قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه).

یکی از ارکان مهم و اساسی جایگزین‌های تعقیب و از جمله «تعقیب تعقیب» و راهبرد همتای آن در حقوق فرانسه یعنی «مصالحه کیفری»، «رضایت متهم» در قبول آن می‌باشد و نباید تصمیمات مقام قضایی به وی تحمیل شود و جنبه اجبار داشته باشد. این امر در اسناد متعدد دیگری نیز مورد تأکید قرار گرفته است؛ مثلاً ماده ۴ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر بیان داشته است: «هیچ کس را نمی‌توان به انجام کاری که مایل به انجام آن نیست، الزام و اجبار نمود». همچنین ماده ۱۶۰۳ قانون مدنی فرانسه مقرر داشته است که «معالجه-ای که موجب ورود صدمه به تمامیت جسمانی انسان شود بدون جلب رضایت ذی‌نفع ممنوع است» (آلت مئس، ۱۳۸۵: ۱۷۲-۷۳).

در سیاست جنایی ایران مصالحه کیفری در مرحله دادسرا تا به حال مورد پذیرش قرار نگرفته و آنچه در مورد تعقیب متهمین از نظر نحوه پاسخ‌دهی حاکم می‌باشد، دارای رویکردی یک‌جانبه‌نگر و تحمیلی است. به طور کلی، دادستان به صورت یک‌طرفه در مورد پیگرد مجرمین تصمیم می‌گیرد و اراده متهم در آن هیچ نقشی ندارد و نشانه‌ای از عدالت‌سازی یا مصالحی در این مرحله نمی‌توان مشاهده نمود. واکنش مقام تعقیب بر اساس رویکرد اجباری تعقیب کیفری صورت می‌گیرد که تمامی مرتکبین جرایم بایستی بدون توجه به شخصیت مورد پیگرد قرار گیرند.

همان‌طور که بیان شد در قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه به صراحت در ماده ۴۱-۲ از «مصالحه و سازش کیفری» صحبت شده است که مطابق آن «دادستان شهرستان ... می‌تواند ... به شخص حقیقی پیشنهاد مصالحه و سازش کیفری بدهد ...». در قانون آیین دادرسی کیفری جدید ایران، قانونگذار در بحث «تعقیب تعقیب» از همین ماده اقتباس نموده است و بدون اینکه نام آن را مصالحه کیفری بگذارد، مقررات آن را با عنوان «تعقیب تعقیب» وارد سیاست جنایی ایران نموده است.

۲. تعویق تعقیب

موکول کردن پیگرد دعوای کیفری به وقت دیگر را تعویق تعقیب دعوای کیفری گویند. به این ترتیب، تعویق تعقیب کیفری شیوه‌ای است که در پرتو آن دادستان ادامه تعقیب پرونده‌های کم‌اهمیت را برای دوره‌ای معین به تأخیر می‌اندازد (نیازپور، ۱۳۹۰: ۱۷۹). تفاوت تعقیب تعقیب و تعویق تعقیب در این است که در تعقیب تعقیب، پیگرد ممکن است

در آینده مجدداً صورت بگیرد. ادامه و اتمام تعقیب بستگی به نتیجه امری دارد که موجب تعلیق شده است اما در تعویق تعقیب، ادامه و اتمام تعقیب غالباً حتمی و قطعی است و در صورتی که مانعی غیر عادی ایجاد نشود، تعقیب تا پایان ادامه می‌یابد (رضایی، ۱۳۸۹: ۱۹).

راهبردهای «تعویق تعقیب» و «تعلیق تعقیب» در مرحله دادسرا همانند «تعویق صدور حکم»^۱ و «تعلیق اجرای مجازات»، در مرحله دادگاه است که مقامات قضایی از اختیارات خویش در زمینه ادامه فرایند کیفری یا کنارگذاری آن بر اساس فردی کردن واکنش‌های اجتماعی تصمیم‌گیری می‌نمایند.

همان‌طور که «تعویق صدور حکم» در نظام کیفری ایران سابقه تقنینی نداشته است، «تعویق تعقیب» نیز، نه در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۰ و نه در قوانین بعد از انقلاب در سال‌های ۱۳۷۳، ۱۳۷۸ و ۱۳۸۱ سابقه تقنینی ندارد و برای اولین بار در قانون آیین دادرسی کیفری پیش‌بینی شده است.

مطابق قسمت اول ماده ۸۲ قانون مذکور: «در جرایم تعزیری درجه شش، هفت و هشت که قابل تعلیق هستند، مقام قضایی می‌تواند به درخواست متهم و موافقت بزه‌دیده یا مدعی خصوصی و با اخذ تأمین متناسب، حداکثر دو ماه به متهم بدهد تا برای تحصیل گذشت شاکی یا جبران خسارت ناشی از جرم اقدام کند...». شرایط تعویق تعقیب کیفری مطابق این ماده به شرح زیر می‌باشد: ۱- تعزیری بودن جرم ارتكابی ۲- قابل تعلیق بودن جرایم ارتكابی ۳- درخواست متهم و موافقت بزه‌دیده ۴- مدت‌دار بودن.

۳. میانجی‌گری کیفری

روش میانجی‌گری، نمونه‌ای از انحراف از فرایند کیفری رسمی برای حل اختلافات و مشکلات ناشی از جرم است که در هر مرحله‌ای از دادرسی قابل اعمال می‌باشد. میانجی‌گری فرایند سه‌جانبه یا سه‌طرفه‌ای است که فارغ از تشریفات معمول در فرایند کیفری بر اساس توافق قبلی شاکی-بزه‌دیده و متهم-بزه‌کار با حضور شخص ثالثی به نام میانجی‌گر یا میانجی به منظور حل و فصل اختلافات و مسائل ناشی از ارتكاب جرم آغاز می‌شود (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۲: ۱۵-۱۴). نقش میانجی تسهیل تبادل اطلاعات بین طرفین و کمک به حل آن از طریق گفتگو و بیان خواسته‌های آن‌ها و تعیین مسئولیت و در نهایت حل اختلاف می‌باشد.

میانجی‌گری کیفری بر چند نوع قابل تقسیم است:

۱. ماده ۴۰ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲

۱- میانجی‌گری کیفری جامعه‌ی یا برون سیستمی: براساس این مدل از میانجی‌گری، ابتکار حل اختلاف به جامعه مدنی سپرده می‌شود و مقام قضایی یا دولتی دخالت ندارد (همان: ۱۵) یا دخالت وی ضعیف است و فقط پرونده را به طرفین برای رسیدگی ارجاع می‌دهد و در صورت حل اختلاف نیز آن‌را بایگانی می‌نماید. این نوع میانجی‌گری در قانون آیین دادرسی کیفری جدید، لباس قانونی به خود گرفته است. بر اساس قسمت اول ماده ۸۲ این قانون:

«در جرایم تعزیری درجه شش، هفت و هشت که قابل تعلیق هستند، مقام قضایی می‌تواند به درخواست متهم و موافقت بزه‌دیده یا مدعی خصوصی و با اخذ تأمین متناسب، حداکثر دو ماه به متهم بدهد تا برای تحصیل گذشت شاکی یا جبران خسارت ناشی از جرم اقدام کند...».

تقنینی شدن میانجی‌گری جامعه‌ی، نشانگر یک نوع سیاست جنایی مشارکتی واکنشی است که بعد از وقوع جرم، مردم در فرایند کیفری مشارکت داده می‌شوند و حل موضوع مورد اختلاف به آن‌ها سپرده می‌شود. اگر این امر با موفقیت صورت پذیرد، رسیدگی به پرونده کیفری متوقف می‌شود و گرنه طبق روال قبلی در نظام کیفری سنتی رسیدگی می‌شود.

۲- میانجی‌گری جامعه‌ی-دولتی: این مدل نیز دارای همان خصوصیات میانجی‌گری جامعه‌ی است و از ظرفیت‌های نهادهای مردمی برای حل اختلاف استمداد می‌شود ولی در آن مقام قضایی و دولتی نظارت دارد.

در حقوق کنونی ایران، «میانجی‌گری کیفری با نظارت قضایی» صراحتاً پیش‌بینی نشده است، اما شاید بتوان با مسامحه گفت که «شوراهای حل اختلاف» دارای ماهیت نیمه جامعه‌ی هستند. در آنجا که باید در جرایم قابل گذشت سعی در مذاکره و سازش نمایند و به این لحاظ که تحت نظارت مقام قضایی عمل می‌کنند، می‌توان آن‌را از نوع میانجی‌گری جامعه‌ی با نظارت قضایی محسوب نمود (همان: ۱۶). این نوع از میانجی‌گری در قسمت دوم ماده ۸۲ قانون آیین دادرسی به صراحت پذیرفته شده است. مطابق این ماده «... مقام قضایی می‌تواند برای حصول سازش بین طرفین، موضوع را با توافق آنان به شورای حل اختلاف یا شخص یا مؤسسه‌ای برای میانجی‌گری ارجاع دهد...».

شرایط ارجاع به میانجی‌گری مطابق مواد این قانون عبارتند از: ۱- شرایط مربوط به جرم ارتكابی (تعزیری بودن، خرد و کم‌اهمیت بودن، در نظر گرفتن شرایط تعلیق اجرای مجازات) ۲- درخواست متهم ۳- توافق طرفین دعوی با میانجی‌گری ۴- مدت‌دار بودن میانجی‌گری.

۱.۳. آثار حقوقی میانجی‌گری کیفری

با توجه به ماده ۸۲ فوق‌الذکر، نتیجه میانجی‌گری با توجه به قابل گذشت بودن یا غیرقابل گذشت بودن جرم ارتكابی متفاوت خواهد بود.

۱-۱-۳- جرایم قابل گذشت: نتیجه موفق بودن میانجی‌گری در جرایم قابل گذشت، صدور قرار «موقوفی تعقیب» است. ماده ۸۲ ق. آ. د. ک. مقرر داشته است: «... در صورتی که موضوع اختلافی به میانجی‌گری ارجاع داده شود و شاکی گذشت نماید و موضوع از جرایم قابل گذشت باشد، تعقیب موقوف می‌شود...». این ماده همانند ماده ۶ قانون آیین دادرسی ۷۸ که بعد از گذشت شاکی خصوصی، صدور قرار موقوفی تعقیب را پیش‌بینی نموده، همین قرار را در صورت موفق بودن میانجی‌گری در جرایم قابل گذشت پیش‌بینی نموده است.

۱-۲-۳- جرایم غیر قابل گذشت: نتیجه مثبت بودن میانجی‌گری در جرایم غیر قابل گذشت، تجویز «صدور قرار تعلیق تعقیب» یا «تعقیب کیفری» توسط دادستان است. مطابق ماده فوق‌الذکر در صورتی که موضوع اختلافی از جرایم غیر قابل گذشت باشد و به میانجی‌گری ارجاع داده شود و شاکی گذشت نماید یا خسارت او جبران شود و یا راجع به پرداخت آن توافق حاصل شود و متهم نیز فاقد سابقه محکومیت مؤثر کیفری باشد، مقام قضایی می‌تواند پس از اخذ موافقت متهم، تعقیب وی را از شش ماه تا دو سال «معلق» نماید. در این صورت مقام قضایی، متهم را با رعایت تبصره‌های ماده ۸۱ این قانون حسب مورد، مکلف به اجرای برخی دستورهای موضوع ماده مذکور می‌کند. همچنین در صورت عدم اجرای تعهدات مورد توافق از سوی متهم بدون عذر موجه، بنا به درخواست شاکی یا مدعی خصوصی، قرار تعلیق تعقیب را لغو و تعقیب را ادامه می‌دهد.

۴. بایگانی کردن پرونده

بایگانی کردن پرونده به این معناست که دادستان پس از اتخاذ تصمیم مبنی بر تعقیب نکردن دعوی کیفری دستور ضبط شدن آن در قسمت دادرسی را می‌دهد. در واقع، دستور دادستان به ثبت و ضبط پرونده قضایی - کیفری در قسمت دادرسی می‌انجامد (نیازپور، ۱۳۹۰: ۶۹-۱۶۸). در این صورت علی‌رغم اینکه عمل ارتكابی جرم بوده و شرایط تعقیب نیز فراهم است ولی دادستان بر اساس مصلحت‌سنجی ترجیح می‌دهد رسیدگی به پرونده را متوقف نماید و آن را در دادرسی متوقف نماید.

بایگانی کردن پرونده می‌تواند به دو شکل ساده و مشروط باشد (بوریگان و سیمون، ۱۳۸۹: ۴۶). در بایگانی ساده پرونده کیفری، دادستان رسیدگی به موضوع اختلافی را

متوقف می‌نماید، بدون اینکه از متهم چیزی درخواست کرده باشد، مثلاً وی را ملزم به انجام فعل یا ترک فعلی نموده باشد. در بایگانی مشروط، در قبال عدم تعقیب متهم توسط دادستان، متهم نیز متعهد به انجام افعال یا ترک افعالی از جمله اصلاح خویش، ترک اعتیاد و ... می‌شود و در واقع بایگانی قطعی و نهایی پرونده مشروط به انجام صحیح تعهدات توسط متهم می‌باشد.

مطابق ماده ۱-۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه «زمانی که دادستان شهرستان ذی‌صلاح از لحاظ محلی معتقد است اعمالی که در اجرای مقررات ماده ۴۰ به اطلاع او رسیده، جرم بوده و هویت و اقامتگاه مرتکب آن معلوم است و منع قانونی برای تعقیب دعوای عمومی وجود ندارد، یکی از تصمیمات ذیل را که مناسب باشد، اتخاذ می‌کند: یا تعقیب را آغاز می‌کند؛ یا در راستای اجرای مواد ۱-۴۱ یا ۲-۴۱ مبادرت به یک دادرسی جایگزین برای تعقیب می‌نماید؛ یا در صورتیکه اوضاع و احوال خاصی، ارتکاب جرم را توجیه کند، پرونده را بایگانی می‌نماید».

در نظام کیفری ایران، بایگانی کردن پرونده‌ها، به شکل ویژه به رسمیت شناخته شده است. شماری از مقررات تقنینی ناظر به گونه‌های خاص بزهکاری، این شیوه را در صورت احراز شرایطی شناسایی نموده‌اند. برای نمونه، ماده ۲۲ قانون مربوط به تشکیل شرکت پست ۱۳۶۶ در این زمینه مقرر کرده که: «چنانچه متهم برای اولین بار مرتکب یکی از جرایم مذکور در مواد ۱۴، ۱۵، ۱۵، ۱۸، ۱۹، ۲۰ شده باشد و دادستان تشخیص دهد با وعظ یا توبیخ یا تهدید یا اخذ تعهد تأدیب خواهد شد و خسارت وارده به صاحب کالا را جبران نموده باشد با اعمال یکی از موارد تأدیب فوق پرونده را بایگانی می‌نماید. دادگاه نیز در صورت طرح پرونده در دادگاه حق اعمال مراتب بالا را به تشخیص خود دارد» (نیازپور، ۱۳۹۰: ۱۶۹).

بایگانی کردن پرونده در ماده ۸۰ قانون آیین دادرسی کیفری تبلور یافته است: «در جرایم تعزیری درجه هفت و هشت، چنانچه شاکی وجود نداشته یا گذشت کرده باشد، در صورت فقدان سابقه محکومیت مؤثر کیفری، مقام قضایی می‌تواند پس از تفهیم اتهام با ملاحظه وضع اجتماعی و سوابق متهم و اوضاع و احوالی که موجب وقوع جرم شده است و در صورت ضرورت با اخذ التزام کتبی از متهم برای رعایت مقررات قانونی، فقط یک بار از تعقیب متهم خودداری نماید و قرار بایگانی پرونده را صادر نماید. این قرار ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ، قابل اعتراض در دادگاه کیفری مربوط است».

نتیجه‌گیری

امروزه تأثیر یافته‌های جرم‌شناسی بر تمامی حوزه‌های حقوق جزا، از جمله آیین دادرسی کیفری انکارناپذیر است. یکی از نهادهایی که در این حوزه متأثر شده است، نهاد دادسرا است. دادستان به نمایندگی از جامعه، وظیفه تعقیب متهمین را بر عهده دارد و مکلف است پرونده را با صدور کیفرخواست به دادگاه جهت رسیدگی ارسال نماید. در پرتو تعاملات آیین دادرسی کیفری با جرم‌شناسی، جایگاه دادسرا نیز در صیانت از منافع جامعه دچار تحول شده است و علاوه بر منافع جامعه، منفعت و مصلحت بزه‌دیده و متهم نیز در فرایند تعقیب در نظر گرفته می‌شود.

۹۵

تعمیرات کیفری با ارتقای آیین دادرسی کیفری

آموزه‌های کیفری، هدایتگر سیاست‌گذاران جنایی به سمت استفاده حداقلی و ضروری ابزارهای کیفری است. در این راستا، با افزایش اختیارات دادستان در فرایند تعقیب، موجبات پذیرش رویکرد مصلحتی تعقیب بیش از پیش فراهم شده است. در پرتو این رهیافت نوین سیاست جنایی، یعنی «تعقیب‌زدایی کیفری»، دادستان کنشگری مقتدر است که منفعت جامعه را فقط در تعقیب نمی‌بیند، بلکه گاهی مصلحت جامعه و طرفین پرونده را در عدم تعقیب و بایگانی کردن پرونده ارزیابی می‌کند. از رهگذر فرایند تعقیب‌زدایی، دادستان در راستای شخصی‌سازی و بالینی کردن تعقیب کیفری، اعمال «جایگزین‌های تعقیب» را سرلوحه کار خویش قرار داده و به صدور کیفرخواست در حد ضروری آن بسنده می‌کند.

در نظام عدالت کیفری ایران، تا قبل از تصویب قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، تعقیب‌گرایی حاکم و چارچوب اصلی و رویکرد حاکم در مورد تعقیب، نظام تعقیب سنتی بوده است. از این رویکرد یک‌سویه و تحمیلی در مواردی عدول شده و موجبات تعدیل آن با پذیرش رویکرد مصلحتی تعقیب کیفری فراهم شده است که جنبه نادر و استثنایی دارد. نهاد «تعقیب تعقیب» تنها راهبرد در این زمینه است که در سال ۱۳۵۲ در سیاست جنایی تقنینی ایران وارد و در سال ۱۳۵۶ اصلاح شد. ولی با حذف دادسرا در سال ۱۳۷۳، قانونی بودن آن در حاله‌ای از ابهام قرار گرفت. در سال ۱۳۸۱ با احیای دادسرا، نظر ابقای این نهاد ارزشمند قوت گرفت تا اینکه در سال ۱۳۸۲ مطابق رأی وحدت رویه ۱۶۶۱، قانونی بودن آن مورد تأیید قرار گرفت، هر چند متأسفانه رویه قضایی استقبال چندانی از آن نکرده است.

۱. طبق این رأی وحدت رویه: «هر چند عناوین جنحه و جنایت در قوانین جزایی به کار نرفته، ولی ... ماده ۶ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری ... به اعتبار خود باقی است».

میانجی‌گری کیفری نیز فقط در مرحله دادگاه و از نوع دولتی و رسمی آن مورد پذیرش قرار گرفته است. مستند این تأسیس حقوقی، ماده ۱۹۵ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۷۸ است. بایگانی کردن پرونده نیز فقط در قانون مربوط به تشکیل شرکت پست (ماده ۲۲) جنبه تقنینی به خود گرفته است. در مورد بازتاب مصالحه کیفری در سیاست جنایی تقنینی نیز باید گفت، این راهبرد به معنای خاص آن که قرارداد سازش کیفری بین دادستان و متهم می‌باشد، مورد پذیرش قرار نگرفته است. فقط در مواردی «پذیرش مجرمیت» - که مطابق آن، بعد از اقرار به ارتکاب جرم توسط مرتکب، وی از تخفیف برخوردار می‌شود - مورد قبول واقع شده است.

در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ با اقتباس از قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه، مقررات مطلوبی در زمینه تعقیب‌زدایی کیفری و جایگزین‌های تعقیب گنجانده شده است که تمایل قانون‌گذار را به رویکرد تناسب تعقیب کیفری نشان می‌دهد. این موارد شامل «میانجی‌گری کیفری»، «تعلیق تعقیب»، «تعویق تعقیب» و «بایگانی کردن» پرونده می‌شود. در قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه نیز «میانجی‌گری کیفری»، «مصالحه کیفری» و «بایگانی کردن پرونده» و ... به عنوان بدیل‌های تعقیب به تفصیل بیان شده است. با تقنینی شدن راهبردهای هم‌عرض تعقیب، نوعی عقب‌نشینی در زمینه سیاست پیگرد جرم‌گرایانه قابل مشاهده است.

از مهم‌ترین پیامدهای پذیرش جایگزین‌های تعقیب در سیاست جنایی تقنینی می‌توان تمرکززدایی در سیستم عدالت کیفری، قضائی شدن دادسرا، ترافعی شدن امر تعقیب، سرعت‌بخشی به فرایند کیفری، کاهش هزینه‌های نظام کیفری، افزایش دقت در رسیدگی‌های جزایی، کاهش جمعیت کیفری، رعایت کرامت متهم، فردی شدن واکنش‌های اجتماعی، پیشگیری از بزهکاری ثانویه، پیشگیری از تشدید بزه‌دیدگی، عدم طرد متهم از اجتماع و تأثیر اراده بزه‌دیده در تعقیب‌زدایی را نام برد. امید است با تصویب جایگزین‌های تعقیب کیفری گامی در جهت اعتلای کرامت انسانی برداشته شود.

منابع و مأخذ:

۱. آشوری، محمد (۱۳۸۶)، آیین دادرسی کیفری، جلد اول، چاپ دوازدهم، تهران: انتشارات سمت.
۲. آشوری، محمد (۱۳۹۰)، «تحول جایگاه دادسرا و ترافعی شدن امر تعقیب»، در: گروهی از مؤلفان، تأملاتی در حقوق تطبیقی، به مناسبت نکوداشت دکتر سید حسین صفایی (۲)،

- چاپ سوم، تهران: انتشارات سمت و مؤسسه حقوق تطبیقی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، صص ۳۴۵-۳۳۶.
۳. آشوری، محمد (۱۳۸۲)، **جایگزین‌های زندان یا مجازات‌های بینابین**، چاپ اول، تهران: نشر گرایش.
۴. آلت مئس، فرانسواز (۱۳۸۵)، «قراردادی کردن حقوق کیفری: افسانه یا واقعیت؟»، ترجمه رضا فرج‌اللهی، **مجله حقوقی دادگستری**، شماره ۵۴، صص ۱۸۸-۱۶۵.
۵. آنسل، مارک (۱۳۹۱)، **دفاع اجتماعی**، ترجمه محمدآشوری و علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات کتابخانه گنج دانش.
۶. بقال شیروان، محمود (۱۳۸۲)، «وضعیت نهاد تعلیق تعقیب در نظام دادرسی کیفری ایران»، **ماهنامه دادرسی**، سال هفتم، شماره ۳۹، صص ۴۶-۴۲.
۷. بوریگان، ژاک و سیمون، آن ماری (۱۳۸۹)، **آیین دادرسی کیفری**، ترجمه عباس تدین، چاپ اول، تهران: انتشارات خرسندی.
۸. اس. فیشر و استیون بی. لب (۱۳۹۳)، **دانشنامه بزه‌دیده‌شناسی و پیشگیری از جرم**، جلد اول، مترجمان: اساتید حقوق کیفری و جرم‌شناسی سراسر کشور، زیر نظر: دکتر علی حسن نجفی ابرندآبادی، چاپ اول، تهران: ناشر بنیاد حقوقی میزان و مرکز تحقیقات کاربردی پلیس پیشگیری ناجا.
۹. پرادل، ژان (۱۳۹۰)، **تاریخ اندیشه‌های کیفری**، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات سمت.
۱۰. دهان، ویلم (۱۳۸۷)، «الغاگرایی و کنترل جرم: تناقض در اصطلاحات»، ترجمه حسین غلامی، **پژوهش حقوق و سیاست**، شماره ۲۴، صص ۳۴۸-۳۲۳.
۱۱. رایجیان اصلی، مهرداد (۱۳۸۱)، «تبیین استراتژی عقب‌نشینی یا تحدید دامنه مداخله حقوق جزا و جایگاه آن در ایران»، **مجله قضایی و حقوقی دادگستری**، شماره ۴۱، صص ۱۱۸-۹۳.
۱۲. رضایی، غلامحسین (۱۳۸۹)، **راهبردهای تعلیق و تعویق در فرایند کیفری**، چاپ اول، تهران: نشر میزان.
۱۳. ساقیان، محمد مهدی، (۱۳۹۱)، «پیشگیری از تکرار جرم از گذر جایگزین‌های تعقیب کیفری»، در: **رهیافت‌های نوین پیشگیری از جرم**، جلد اول، محمد باقر ذوالقدر و دیگران (صاحب اثر: معاونت اجتماعی و پیشگیری از وقوع جرم قوه قضائیه)، چاپ اول، تهران: نشر میزان، صص ۵۳۶-۵۱۹.
۱۴. صفاری، علی (۱۳۹۰)، **کیفرشناسی (تحولات، مبانی و اجرای کیفر سالب آزادی)**، چاپ هفدهم، تهران: انتشارات جنگل.
۱۵. غلامی، حسین (۱۳۹۳)، **اصل حداقل بودن حقوق جزا**، در: غلامی، حسین و همکاران، اصل حداقل بودن حقوق جزا، چاپ اول، تهران: نشر میزان.

۱۶. فروتن، مصطفی (۱۳۸۸)، «تعليق تعقيب - الغا يا ابقای آن»، *مجله كانون وکلای دادگستری مرکز*، شماره ۲۰۷، صص ۲۹-۷.
۱۷. کوشکی، غلامحسن (۱۳۸۹)، «جایگزین‌های تعقيب دعوی عمومی در نظام دادرسی کیفری ایران و فرانسه»، *فصلنامه پژوهش حقوق*، سال دوازدهم، شماره ۲۹، صص ۳۵۰-۳۲۷.
۱۸. نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۸۷-۱۳۸۶)، *تقریرات درس جرم‌شناسی (بازپروری بزهکاران)*، دوره دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهیه و تنظیم: سلمان عمرانی، بازبینی: قاسم کرامت (۱۳۹۱). در سایت: www.lawtest.ir
۱۹. نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۱۳۸۲)، *میانجی‌گری کیفری: جلوه‌ای از عدالت ترمیمی*، دیباچه در: عباسی، مصطفی، *افق‌های نوین عدالت ترمیمی در میانجی‌گری کیفری*، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشور.
۲۰. نجفی ابرندآبادی، علی حسین و هاشم بیکی، حمید (۱۳۹۳)، *دانشنامه جرم‌شناسی*، چاپ دوم، تهران: انتشارات کتابخانه گنج دانش.
۲۱. نوبهار، رحیم (۱۳۹۳)، «اصل کاربرد کمینه حقوق کیفری»، در: غلامی، حسین و همکاران، *اصل حداقل بودن حقوق جزا*، چاپ اول، تهران: نشر میزان، صص ۶۴-۴۱.
۲۲. نیازپور، امیرحسن (۱۳۹۰)، *توافقی شدن آیین دادرسی کیفری*، چاپ اول، تهران: نشر میزان.
۲۳. وایت، راب و هینز، فیونا (۱۳۹۰)، *جرم و جرم‌شناسی (متن درسی نظریه‌های جرم و کجروی)*، ترجمه علی سلیمی، چاپ چهارم، قم: انتشارات حوزه و دانشگاه.
۲۴. هوساک، داگلاس (۱۳۹۰)، *جرم‌انگاری افراطی*، ترجمه محمد تقی نوری، چاپ اول، تهران: انتشارات مجد.